

بازپژوهی در معناشناسی «تفسیر»

منصور پهلوان*

استاد دانشگاه تهران

قاسم درزی**

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۷/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۹/۱۹)

چکیده

دانشمندان علوم قرآنی و مفسران تعاریف گوناگونی از تفسیر ارائه کرده‌اند. برخی به تبیین و شرح الفاظ و ترکیبات تأکید کرده‌اند و برخی دیگر از کشف مراد الله سخن گفته‌اند. غیر از کاستی‌هایی که در این تعاریف هست، لازم است در موضوع ابزارهایی که ما را به این اهداف می‌رساند، بحث شود. در این تحقیق نشان داده شده است که دانستن ادبیات عرب و شعر و لغت شرط کافی برای تفسیر نیست و کسانی که با استمداد از این روش به تفسیر قرآن پرداخته‌اند، به لغزش‌هایی گرفتار شده‌اند. همچنین، نیازمندی مفسر به احادیث و اقوال پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) از اولیات تفسیر محسوب می‌شود و این دستاورد توسط شواهد بسیاری در قرآن و حدیث مورد تأیید قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: تفسیر، مفاد استعمالی، اصول عقلایی محاوره، مراد الله، طهارت.

* E-mail: pablevan@ut.ac.ir

** E-mail: ghasemdarzi@yahoo.com

مقدمه

تفسیر قرآن همانند دیگر علوم اسلامی در حرکت از سرمنزل وحی تا به امروز به پیشرفت و سیر تکاملی خود ادامه داده و به صورت دانشی روشمند و گسترده درآمده است. یکی از مهم‌ترین وظایفی که از جانب خداوند متعال به پیامبر اکرم (ص) واگذار شده، بر اساس آیه «بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (النحل/۴۴)، تبیین و تفسیر قرآن است. لذا پیامبر (ص) نخستین کسی است که به تفسیر آیات قرآن پرداخته و در طول عمر شریف خود بر این امر اهتمام ورزیده است. پس از رحلت پیامبر (ص)، شاهد رشد روزافزون توجه مفسران قرآن کریم به ابعاد لغوی و عرفی این کتاب الهی بوده‌ایم، لیکن به نظر می‌رسد که لازم است در موضوع ابزارهایی که ما را به اهداف تفسیر می‌رسانند، بحث شود؛ به عنوان مثال اگر شرح الفاظ و ترکیبات آیات قرآن کریم معنای تفسیر باشد، آیا دانستن ادبیات و صرف و نحو و اشتقاق برای تفسیر کافی است؟ یا اگر بخواهیم به مراد الله دست یابیم، آیا اجتهادات شخصی مفسران برای این منظور کافی است و یا آنکه باید از کلمات وحی و سخنان پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومان در تفسیر قرآن بهره‌مند شد؟ در این مقاله ابتدا به مباحث نظری پیرامون تفسیر و تعاریف آنها اشاره می‌شود و پس از نقد و بررسی آنها به بیان مختار در این باب پرداخته می‌شود.

۱) «تفسیر» در لغت

«تفسیر» مصدر باب تفعیل از ریشه «فسر» می‌باشد که لغویون آن را مقلوب از «سفر» دانسته‌اند (ر.ک؛ طریحی، ۱۳۶۷، ج ۳: ۴۳۸؛ تهرانی، ۱۹۶۷، ج ۲: ۱۱۱۵ و سیوطی، ۱۹۸۷، ج ۲: ۱۱۹۸). عده‌ای معنای آن را «بیان» دانسته‌اند (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۵: ۵۵) و در جای دیگر با «بانة»، «الکشف عن المغطاء»، «از چیز پوشیده پرده برداشتن» به توضیح آن پرداخته‌اند (ر.ک؛ همان) و ابن‌فارس معنای آن را «بیان و توضیح دادن شیء» می‌داند و «اظهار معنای معقول» اختیار راغب است از معنای «تفسیر» (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۶۳) و به نظر فیروزآبادی هم معنای «ایضاح و تبیین» با توجه به مستشهدات موجود در معنای تفسیر ارجح است (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۷۵). البته در مورد کاربرد اولیة این لغت باید بیان داشت که این واژه در طب به کار می‌رفته است، آنگاه که طبیب از روی بول بیمار، مریضی او را تشخیص می‌داد و در این هنگام گفته می‌شد که «فَسَّرَ الطَّيِّبُ» (ر.ک؛ ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۵: ۵۵ و مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹: ۸۶).

اینها معنای ریشه فسر بود. حال وقتی که این ریشه در باب تفعیل به کار می‌رود، با توجه به اینکه ثلاثی مزید معنایی زیاده بر ثلاثی مجرد دارد و باز با تأکید بر اینکه باب تفعیل دارای معنای مبالغه نیز می‌باشد، می‌توان گفت که این کلمه مبالغه‌ای است در معنای «فسر» (ر.ک؛ فیروزآبادی، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۷۵ و رجبی، ۱۳۸۷: ۶). لذا باید گفت که «تفسیر» در لغت به معنای «خوب آشکار کردن و به شکل

احسن از پوشیده‌ای پرده برداشتن» می‌باشد. نکته دیگری که در مورد این کلمه لازم است گفته شود این است که این واژه اختصاصی به قرآن ندارد و در علوم مختلف به کار می‌رفته است، آنگونه که این کاربردها در *دایرة المعارف الإسلامیة* مشهود است (ر.ک؛ *دایرة المعارف الإسلامیة*، بی تا، ج ۵: ۳۴۶).

در ارتباط با مُعرب بودن این واژه نیز نظرات گوناگونی وجود دارد؛ مثلاً بلاشر این کلمه را واژه‌ای اصیل در زبان عربی ندانسته، بلکه آن را لغتی دخیل و بیگانه در زبان تازی معرفی کرده است (ر.ک؛ صالح، ۱۳۶۳: ۱۲). فرانکل گمان می‌برد که «فسر» در معنای فنی خاص خود از واژه‌های سریانی و به معنای شرح دادن و روشن ساختن گرفته شده باشد (ر.ک؛ جفری، ۱۳۷۱: ۱۵۶) که در متون قدیمی سریانی به معنای تفسیر و شرح کتاب مقدس فراوان به کار رفته است. آرتور جفری نیز معتقد است که این معنای «شرح کردن» از واژه آرامی (در سریانی به معنای حل کردن) به نظر یک تکامل خاص معنایی در زبان آرامی می‌آید و واژه عبری تفسیر نیز از واژه آرامی آن گرفته شده است، لذا او در پایان نتیجه می‌گیرد که واژه عربی «فسر» هم بی تردید از همان اصل است و صیغه‌های «تفسر» و «تفسیر» بعدها از این فعل قرضی ساخته شده است.

با توجه به آنچه تاکنون از معنای لغوی «تفسیر» گفته شد، مشخص می‌شود که هیچ گونه شاهی در این تعاریف نسبت به تفسیر دیده نمی‌شود تا آن را به صرف الفاظ محدود کند و حتی در مواردی به حقایقی که هر سال در شب قدر مقدر می‌شود، اطلاق شده است (ر.ک؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۴: ۱۸۳؛ ج ۹: ۲۹۴؛ ج ۲۵: ۸۱-۷۹؛ ج ۱۷: ۱۳۵ و ج ۷۶: ۳۶۰). لذا واژه تفسیر قابلیت فراگیری هر دو حیطة لفظ و حقیقت را دارد.

۲) واژه تفسیر در قرآن

این واژه بیش از یک بار در قرآن استفاده نشده است و آن هم در سوره فرقان، آیه ۳۳ که می‌فرماید: «وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا: آنان هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند، مگر اینکه ما حق را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر». کلمه تفسیر در این آیه طبق نظر مفسران در دو معنای: ۱- معنا و مؤدی (ر.ک؛ شبّر، ۱۳۹۷ق: ۳۵) و ۲- کشف، بیان و دلالت کردن (ر.ک؛ آندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۸: ۱۰۴ و طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷: ۲۹۶) به کار رفته است که البته بین این دو معنا، معنای دوم به معنای لغوی تفسیر نزدیکتر است، گرچه همانگونه که در بخش بعدی خواهد آمد، هدف از تفسیر، روشن شدن مقصود گوینده و بیان معناست و در بحث لغوی هم آمد که بیان و کشف در معنای تفسیر به شکل مطلق به کار رفته است و هیچ گونه تقییدی نسبت به صرف لفظ وجود نداشت، لذا معنای اول نیز در این آیه می‌تواند معتبر باشد، گرچه غالب مفسران معنای دوم را ترجیح داده‌اند.

نکته دیگر اینکه کاربرد واژه «احسن» در این آیه کریمه به تشکیکی بودن تفسیر و تفاوت مدرکات افراد در زمینه تفسیر و کاملتر بودن کشف خداوند نسبت به دیگران دلالت دارد. موضوعی که از نظر

برخی مفسران نیز مغفول نمانده است (ر.ک؛ صدرالمتألهین شیرازی، ۱۳۶۶، ج ۵: ۵۸). البته این آیه به شکل اشاری بر این موضوع مهم دلالت دارد که بهترین شکل ایضاح مشکلات و مبهمات قرآن مجید فقط توسط خداوند صورت می‌گیرد و این معنا نیز دقیقاً مطابق فرهنگ قرآنی تفسیر و تفهیم است و همانگونه که در ادامه خواهد آمد، خداوند متعال برای فهم قرآنی، نوع ویژه و شکل خاصی از فهم را معتبر می‌داند که ملازم است با طهارت و عمل صالح و دوری از کفر و نفاق و ... لذا می‌توان گفت مفسر قرآن کسی است که با قرآن خویشاوندی داشته باشد و اهل قرآن به شمار آید (ر.ک؛ همان: ۱۰).

نتیجه آنکه اولاً واژه تفسیر در قرآن دارای اشتراک لفظی است در دو معنای کشف و بیان و همچنین معنا، البته غالب مفسران معنای کشف و بیان را ترجیح داده‌اند. ثانیاً کامل‌ترین شکل بیان مشکلات و مبهمات در قرآن، تنها توسط خداوند صورت می‌پذیرد، لذا دستور و روش فهم و بیان رسیدن به این شکل از تفسیر را نیز باید از خود قرآن که کلام خداست به دست آورد.

۳) بررسی تعاریف موجود در زمینه تفسیر

با توجه به کارکرد و هدف تفسیر به نظر می‌رسد که فرآیند تفسیر دارای سه قسمت باشد: الف) فهم و تبیین الفاظ و کلمات. ب) فهم مراد متکلم. ج) مبنای مفسر در دستیابی به دو جزء اول. لذا تعاریف ذکر شده پیرامون تفسیر بر اساس جامعیت و مانعیت آنها بر این سه قسمت را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۳-۱) برخی در تعریف تفسیر تنها به ذکر «فهم و تبیین الفاظ و کلمات قرآن» و یا «فهم مراد الله» به عنوان تعریف تفسیر اکتفا کرده‌اند. به نظر می‌رسد که نقص اصلی موجود در این تعاریف، جامع نبودن آنهاست؛ چرا که اولاً تنها یکی از این دو قسمت در تعریف آنها آمده، ثانیاً مبنای دستیابی به این موارد که باید در تعریف ذکر شود، از تعاریف غایب است. برای تبیین بیشتر نمونه‌ای از این تعاریف بیان می‌شود و به بررسی آن پرداخته می‌شود.

الف) ابوحنیفان: «تفسیر علمی است که در آن از چگونگی تلفظ قرآن و مدلولات و احکام فردی و ترکیبی و معانی آنها که در حال ترکیب معانی حمل می‌شود، بحث می‌کند» (آندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۱: ۱۳-۱۴). این تعریف با اندکی تغییر در تعریف ذهبی و زرقانی نیز دیده می‌شود (ر.ک؛ ذهبی، بی‌تا، ج ۱: ۱۵ و زرقانی، ۱۹۹۶، ج ۲: ۴).

ب) زرکشی: «تفسیر عبارت است از فهمیدن کتاب نازل شده بر پیامبر(ص)» (زرکشی، ۱۹۹۸م، ج ۱: ۱۳).

ج) سیوطی: «تفسیر عبارت است از علم به نزول آیات و اسباب نزول آیات، مکی و مدنی، محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، حلال و حرام، وعد و وعید، امر و نهی و قصص قرآن» (سیوطی، ۱۹۸۷م، ج ۲: ۱۷۴).

د) کلبی: «تفسیر عبارت است از شرح قرآن و بیان معنای آن و آشکار کردن چیزی است که با تصریح و اشاره و نجوایش، آن را اقتضا می‌کند» (کلبی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۹).

ه) جرجانی: «تفسیر در شرع، توضیح معنای آیه و شأن و قصه آن و سببی است که آیه در آن شرایط نازل شده، با لفظی که با دلالت آشکار بر آن دلالت می‌نماید» (الجرجانی، ۱۲۸۳ق: ۷۶).

و) ذهبی: «علم تفسیر علمی است که از مراد و منظور خداوند متعال به اندازه طاقبت بشری بحث و گفتگو می‌کند و آن شامل تمام معانی می‌شود که فهم معنا و بیان مراد متوقف بر آن است» (ذهبی، بی‌تا، ج ۱: ۱۵).^۲ در این تعریف، علاوه بر اینکه دو جزء از اجزاء تعریف ذکر نشده، به نظر می‌رسد که قسمت آخر تعریف نیز از صراحت لازم برخوردار نباشد و شامل نوعی دور می‌باشد: «و آن شامل تمام معانی می‌شود که فهم معنا و بیان مراد بر آن متوقف است».^۳ مگر اینکه گفته شود منظور ذهبی از «معنا»، مراد متکلم است، ولی باز هم دور از ذهن به نظر می‌رسد! همچنین به کار بردن «معانی» در این تعریف خیلی راهگشا نیست و بهتر بود از «موضوعات» یا «مفاهیم» استفاده می‌کرد.

ز) طبرسی: «تفسیر، کشف مراد از لفظ مشکل است» (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱: ۳۹). به نظر می‌رسد به غیر از ذکر کردن یک مرحله از تعریف، تنها ایرادی که در این کلام دیده می‌شود این است که «کشف مراد» را به لفظ مشکل منحصر کرده است، در صورتی که در زمینه فهم مراد خدای تعالی از بسیاری الفاظ صریح و بدون ابهام در قرآن نیز کشف لازم دارد و مباحث تفسیری بسیاری پیرامون آنها مطرح می‌شود.

ح) خویی: «تفسیر، آشکار کردن مراد خدای تعالی از کتاب عزیز اوست» (خویی، ۱۳۹۴: ۳۹۷).

ط) معرفت: «رفع الإبهام عن اللفظ المشكل، أي المشكل فی افادة المعنی المقصود» (معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۸).

تعاریف ذکر شده در این قسمت با اندکی تفاوت، بیان کننده یک مفهوم می‌باشند و آن عبارت است از فروکاستن تفسیر به «تبیین الفاظ و کلمات قرآن» و یا «فهم مراد الله». وجه مشترک این دسته از تعاریفات این است که هیچ کدام از آنها به «ذکر معنا» نپرداخته‌اند و به طور خاص نیز برخی از آنها به «فهم مراد الله» و برخی دیگر به «تبیین ظاهری الفاظ و کلمات قرآن» توجهی نداشته‌اند.

در تعدادی از این تعاریف^۴، مواردی جزء مباحث تفسیر وارد گشته است که جزء مقدمات تفسیر محسوب می‌شوند و به شکل مبنایی، مفسر را در کشف مراد الله کمک می‌کنند نه اینکه هدف مفسر

فهم آن اجزاء باشد. برای نمونه، چگونگی نطق الفاظ قرآن به علم تفسیر تعلق ندارد، بلکه متعلق به علم قرائات است یا سخن گفتن از احکام فردی و ترکیبی الفاظ قرآن به علم صرف و نحو و بلاغت متعلق است و ذکر لفظ «تتمه‌هایی بر آنها» که بر علم نسخ و سبب نزول اشاره دارد، متعلق به همین دو علم است نه تفسیر. لیکن برخی (ر.ک؛ رجیبی، ۱۳۸۷: ۲۲) در نقد این تعریف، تنها جزء اول این تعریف را بیرون از حیطة تفسیر دانسته‌اند که با توجه به مطالبی که ذکر شد، دو قسمت دیگر از این تعاریف نیز بیرون از حیطة علم تفسیر محسوب می‌شود و در قلمرو علوم دیگری قرار دارد.

تعریف سیوطی نیز نمی‌تواند به شکل کامل، مفید معنای تفسیر باشد، چرا که علم به نزول آیات و اسباب نزول و آیات مکی و مدنی و ... هیچ ملازمی با فهم مراد الله که اصلی‌ترین جزء تفسیر است، ندارد و هیچ لزومی ندارد که عالم به این علوم بتواند مراد خداوند را به راحتی از قرآن بدست آورد.^۵ بلی، دانستن این علوم در فهم بهتر آیات بسیار مفید است، ولی برای کشف مراد خدای تعالی به هیچ وجه کافی نیست. با توجه به اینکه در این دسته از تعاریف، به جزء دوم تعریف عنایتی نبوده است، مترادف دانستن فهم این آیات با فهم کتاب خدا به قدر طاقت بشری دور از انتظار نیست. با توجه به تعریف زرکشی^۶ از تفسیر، به نظر می‌رسد که این تعریف مبنایی برای بسیاری بوده است که به جزء دوم عنایت نداشته‌اند، چرا که او در تعریف خود اصلاً اشاره‌ای به مراد الله ندارد و صرف فهم قرآن را در پدید آمدن تفسیر کافی می‌دانسته است.

در تعریف کلبی نیز به نظر می‌رسد که قسمت اصلی تعریف، «شرح قرآن» می‌باشد و بقیة قسمت‌های تعریف در توضیح این عبارت و روشن شدن آن ذکر گردیده‌اند، لیکن می‌توان به شکل دیگری نیز به قسمت سوم این تعریف نگریست و آن این است که مفسر باید از تصریحات قرآن نیز به مراد الله برسد و حتی در این آیات که معنای ظاهری دارند، کشف مراد الله کار ساده‌ای نیست. بدین خاطر است که مفسرین حتی به تفسیر صریح‌ترین آیات نیز می‌پردازند و گه‌گاه مباحث عمیقی نیز در آن مطرح می‌کنند؛ مثل سخنان مفسرین در مورد سوره توحید و حمد و روایاتی که در این زمینه وجود دارد. به دلیل تشکیکی بودن تفسیر قرآن و همچنین این نکته که بهترین شکل از تفسیر باید از جانب خداوند اعطا شود، ظاهر بودن معنای آیه به هیچ وجه نمی‌تواند ما را از تفسیر آن مستغنی کند؛ زیرا بعد هدایتی آیه باید مشخص گردد. لذا بیان این مطلب که تصریحات قرآن نیاز به تفسیر ندارد (ر.ک؛ همان: ۱۶)، دور از صواب است.

جرجانی نیز در تعریف خود تنها به ذکر یک مرحله از مراحل تفسیر اکتفا کرده است.^۷ مرحوم طبرسی و خویی نیز در تعریف خود تنها به «فهم مراد الله» اکتفا کرده‌اند و با وجودی که اصلی‌ترین قسمت تفسیر را بیان کرده‌اند، لیکن با توجه به عدم ذکر قسمت اول و همچنین مبنای دستیابی بدان، این تعاریف ناقص می‌باشند.

برخی (ر.ک؛ همان: ۱۳) تعریف آیت‌الله معرفت را در زمرهٔ قسمی دانسته‌اند که در آن به «تبیین ظواهر آیات» اکتفا شده است، در صورتی که با بررسی اصل تعریف که ذکر شد، ملاحظه می‌شود که مشکل بودن، از جهت افادهٔ معنای مورد نظر متکلم می‌باشد نه اشکال و ابهام از جهت لفظ، به‌علاوه اینکه مرحوم معرفت قیدی نیز بر این تعریف وارد کرده‌اند^۸ که با این قید کاملاً مشخص می‌گردد که در نظر مرحوم معرفت، تعریف تفسیر فراتر از پرده‌برداری از لفظ مشکل است و بر طرف کردن شبهه از دلالت کلام، اصلی‌ترین وظیفهٔ تفسیر می‌باشد. به نظر می‌رسد تعریفی که در این کتاب وارد شده، فهم مراد متکلم را نیز در بر گرفته و در اصل باید این تعریف را از زمرهٔ تعاریف دستهٔ دوم^۹ محسوب کرد.

در مجموع می‌توان اشکال اصلی این تعاریف را فروکاستن تفسیر به یکی از قسمت‌های فرآیند تفسیر دانست.

۱- گروهی که مرحلهٔ دوم تفسیر را همراه مرحلهٔ اول ذکر کرده‌اند. در این گروه، به بررسی سه تعریف از مهم‌ترین تعاریف این باب پرداخته و اصول حاکم بر آنها بیان می‌شود.

الف) راغب: «تفسیر در عرف دانشمندان، کشف معانی قرآن و بیان مراد است، اعم از اینکه به حسب مشکل بودن لفظ و غیر آن و به حسب معنای ظاهر و غیر آن باشد». این تعریف را زرکشی در *البرهان* از راغب نقل کرده است (ر.ک؛ زرکشی، ۱۹۸۸م، ج ۲: ۲۸۵).

شاید بتوان گفت عدم ذکر مبنا، مهم‌ترین نقص این تعریف است. بهترین توجیه در این تعریف این است که عبارت «به حسب مشکل بودن لفظ و غیر آن» به کشف معانی متعلق باشد و عبارت «به حسب معنای ظاهر و غیر آن» به بیان مراد متعلق باشد و به عبارت دیگر، نوعی جناس مرتب در جمله برقرار باشد و در غیر این صورت، نقض‌های دیگری نیز به این تعریف وارد می‌شود (ر.ک؛ رجبی، ۱۳۸۷: ۱۴).

ب) علامه طباطبائی: «تفسیر، بیان معانی آیات قرآنی و کشف مقاصد و مدالیل آنهاست» (طباطبائی، ۱۹۹۷م، ج ۱: ۴).

در این تعریف به دو مرحله‌ای بودن تفسیر اشاره شده، لیکن مبنا ذکر نشده است. به نظر می‌رسد که این تعریف کمی از بُعد فلسفی علامه تأثیر پذیرفته، لذا باید به نکاتی که در این تعریف است، بیشتر دقت شود.

نکتهٔ اول) در تفسیر، پس از بررسی مبادی تصویری^{۱۰} و تصدیقی^{۱۱} متن توسط مفسر، مدلول و مراد متکلم روشن می‌شود، آوردن قسمت آخر در تعریف علامه یعنی «کشف مقاصد و مدالیل» را می‌توان ناظر به همین مطلب دانست.

نکته دوم) «بیان معانی آیات» خود به دو قسم تقسیم می‌شود: ۱- مبادی تصویری. ۲- مبادی تصدیقی که با روشن شدن مبادی تصویری، مدالیل بسیط و مرکب لفظ به دست می‌آید و با روشن شدن مبادی تصدیقی، مراد متکلم به دست می‌آید. لذا قسمت آخر همچون نتیجه‌ای است برای قسمت اول. در عبارت «بیان معنی آیات» از لفظ معنا، هم می‌توان اراده «مراد متکلم» را کرد و هم اراده «معنای ظاهر کلمه»^{۱۲} که برای رفع این اشتراک قسمت بعدی ذکر شده است. پس، این نکته که برخی^{۱۳} گفته‌اند ذکر «مدالیل» پس از «مقاصد» در تعریف سودمند نیست، نمی‌تواند درست باشد، بلکه وجود آن به وضوح تعریف کاملاً کمک کرده و از لفظ مشترک بودن کلمه «معانی» جلوگیری می‌کند.

ج) جوادی آملی: ایشان در تعریف لفظی تفسیر آورده‌اند: «تفسیر به معنای روشن کردن و پرده‌برداری از چهره کلمه یا کلامی است که بر اساس قانون محاوره و فرهنگ مفاهمه ایراد شده باشد و معنای آن واضح و آشکار نباشد» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۲).

سپس در تعریف اصطلاحی گفته‌اند: «تفسیر، تحلیل مبادی تصدیقی و تصویری متن و رسیدن به مقصود متکلم و مدلول بسیط و مرکب لفظ می‌باشد» (همان: ۵۳).

این تعریف کاملاً متأثر از تعریف علامه طباطبائی می‌باشد و می‌توان آن را توضیح و تشریح آن به حساب آورد. عدم ذکر مبنا مناقشه‌ای است که می‌تواند بر این تعریف نیز وارد باشد.

۱- برخی تفسیر را اینگونه تعریف کرده‌اند: «تفسیر عبارت است از بیان مفاد استعمالی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای تعالی از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره» (رجبی، ۱۳۸۷: ۲۳).

در این تعریف، هر سه قسمت ذکر شده است، لذا جامع‌تر از تعاریف پیشین است، لیکن مبنایی که در آن ذکر شده، همانطور که قبلاً هم بیان شد، با مفهومی که قرآن و روایات از تفسیر و نحوه فهم مراد الله به دست می‌دهند، ناقص بوده و نمی‌توان فهم مراد الله را تنها بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره امکان‌پذیر دانست. به عبارت دیگر، با توجه به آیات بسیاری از قرآن کریم که شروطی مانند طهارت را به عنوان مبنایی برای فهم قرآن دانسته‌اند و عواملی چون آلودگی‌ها، شرک و ... را موجب عدم امکان فهم آیات الهی می‌دانند و همچنین، روایات بسیاری که پیامبر و جانشینان ایشان را قیّم قرآن معرفی کرده است و تکمیل فهم را وابسته به ایشان می‌داند، می‌بایست رویکردی جدی‌تر به اهل بیت را در پیش گرفت. شاید بر همین اساس باشد که برخی گفته‌اند: «این تفسیرهایی که بر قرآن نوشته شده است، از اول تا حالا، اینها تفسیر قرآن نیستند، اینها البته یک ترجمه‌هایی، یک بویی از قرآن بعضی‌شان دارند و الا تفسیر این نیست که اینها نوشته‌اند»^{۱۴}. از همین روست که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ: جز پاک‌شدگان بر آن دست نزنند» (الواقعه/۷۶)؛ یعنی تنها مطهرون هستند که می‌توانند به مراد خداوند در قرآن کریم دست یابند. از این رو، باید چنین معنایی را

در نظر گرفت که فهم ظواهر آیات بدون طهارت امکان پذیر نیست و نیز نمی توان مراد از «مس» فهم ظواهر آیات و مدلولات لفظی باشد، بلکه مراد خداوند از این مدلولات و ظواهر مد نظر است. آشکار است که طهارت در این آیه شریفه شرط فهم مراد دانسته شده است. از این رو، می توان آن را به عنوان اصلی ترین مبنای این جزء از تفسیر آورد. البته در آیات دیگری چون آیه «...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا: خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند» (الأحزاب/۳۳)، اهل بیت (ع) به عنوان بارزترین مصداق مطهرون در نظر گرفته شده اند که با این معنا می توان تبیین آنها را به عنوان معیاری برای تفسیر درست و کامل برگزید. اینک به تبیین بیشتر این مطلب در قرآن و حدیث پرداخته می شود.

تفسیر و تبیین از دیدگاه قرآن و حدیث

در قسمت پیشین و در قالب بررسی تعاریف تفسیر به این نکته اشاره شد که فروکاستن مقوله تفسیر به فهم ظواهر آیات و تأکید بیش از حد به استفاده از مباحث ادبی و لغوی، موجب ناتوانی مفسر در دستیابی به تفسیر جامع الأطراف و بی نقص می شود. این موضوع با توجه به گفتمان قرآنی و روایات بسیاری در کتب حدیثی معتبر مورد تأیید قرار می گیرد که در این قسمت برآنیم تا به اختصار به آن اشاره کنیم:

الف) قیود ایجابی در تفسیر و تبیین آیات

پیش از این اشاره شد که تفسیر چیزی جز کشف و بیان مراد نیست^{۱۵}. خداوند متعال در برخی آیات، «بیان» قرآن را منحصر به خود دانسته است^{۱۶} و در موارد بسیاری نیز، تذکر دادن از آیات را به خود منحصر می داند: «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ * وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: این [سخن] جز پندی برای عالمیان نیست * برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رود، * و تا خدا، پروردگار جهانیان، نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست» (التکویر/۲۹-۲۷)؛ «إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَيَّ رِبَةً سَبِيلًا: این [آیات]، پندنامه ای است تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود پیش گیرد» (الإنسان/۲۹)؛ «...وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ: و این [آیات] جز تذکاری برای بشر نیست» (المدثر/۳۱)؛ «كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ * وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ...: نه چنان است! در حقیقت این [سخن] اندرزی است تا هر که خواهد، از آن پند گیرد، و [الی] تا خدا نخواهد، [از آن] پند نگیرند» (همان/۵۶-۵۴)؛ «وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: و حال آنکه [قرآن] جز تذکاری برای جهانیان نیست» (القلم/۵۲)؛ «وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ: و در حقیقت، [قرآن] تذکاری برای پرهیزگاران است» (الحاقه/۴۸).

قدر متیقن همه این شواهد آنست که خداوند می‌خواهد ما را به عواملی غیر از اصول ادبی، لغوی و ... برای فهم کتاب خویش ارجاع دهد. شواهد قرآنی دیگری که اینک بدان اشاره می‌شود تا حدّ زیادی ما را به این عوامل رهنمون می‌گردانند. در برخی موارد، خداوند آیات را در ارتباط با پیامبر(ص) بین معرفی می‌فرماید.^{۱۷} وقتی که این آیه را در کنار دیگر آیاتی قرار می‌دهیم که بین بودن و تفصیل آیات را به شکل مقید بیان کرده‌اند^{۱۸} می‌توان به این نتیجه رسید که خداوند متعال چنین قیودی را شرطی برای تبیین و تفسیر درست آیات می‌داند. در حقیقت، «یقین» «اولوا العلم» قیودی هستند که خداوند بین بودن آیات را با توجه به آنها مفروض دانسته است. با توجه به این مطلب، سؤالی که مطرح می‌شود این است که با توجه به مقید بودن تفسیر و تبیین در قرآن کریم چرا بسیاری از علما تفسیر آیات را منحصر به اصول و قواعد لفظی کرده‌اند؟

ب) قیود سلبی در تفسیر و تبیین آیات

خداوند در آیات بسیاری به‌طور صریح و اشاره^{۱۹} و همچنین به شکل عمومی، مواردی را مانع تبیین و آشکار بودن آیات دانسته و صلاحیت فهم را از مخاطبین خود سلب می‌کند. نکته قابل توجهی که در آیات پیشین دیده می‌شود اینکه در تمام آنها وجود مانعی در قلوب، مانع فهم آیات دانسته شده است. در حقیقت، به شکل ایجابی می‌توان طهارت قلب را عامل و شرطی برای تفسیر صحیح آیات دانست. با توجه به این آیات به نظر می‌رسد که باید طهارت را عاملی اساسی در تفسیر قرآن دانست و «مطهرون» را اولای به این مقوله بدانیم و استفاده از آنها را عاملی برای تکمیل جریان تفسیر به شمار آوریم. ذیلاً به بیان شواهدی برای تأیید این مطلب پرداخته می‌شود.

ج) تفسیر صحیح و کامل وابسته به تبیین پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) است

روایات بسیاری در کتب معتبر روایی شیعه وجود دارد که حجّت بودن و قابل اعتماد بودن تفاسیر قرآن را منوط به قیّمی می‌داند که هر چه در مورد قرآن می‌گویند، راست باشد: «أَنَّ الْقُرْآنَ لَأَ يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمِهِ فَمَا قَالَ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ كَانَ حَقًّا: همانا قرآن حجّت نخواهد بود، مگر با قیّمی. پس، هر چه او در مورد قرآن بگوید، حقّ و درست خواهد بود» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۶۸ و ۱۸۸؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷: ۱۷۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۳: ۱۷؛ کشی، ۱۳۴۸: ۴۲۰ و صدوق، بی‌تا، ج ۱: ۱۹۲). در ادامه این دسته از روایات، صراحتاً علی (ع) قیّم قرآن معرفی شده است: «لَا أُجِدُّ أَحَدًا يُقَالُ إِنَّهُ يَعْرِفُ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَّا عَلِيًّا: هیچ شخصی را جز علی نیافتم که بگوید تمام قرآن را می‌شناسد» (همان). آشکار است که وجود چنین روایاتی شکی باقی نمی‌گذارد که بی‌نیازی از اهل بیت (ع) در تفسیر کامل آیات امکان‌پذیر نیست و سیره و سخنان آنها را می‌بایست به عنوان مبنایی در تفسیر آیات در نظر گرفت. به عبارت دیگر، «قیّم» نامیدن اهل بیت (ع) در این روایات به معنای آن است که استواری و استکمال

معانی قرآنی وابسته به ایشان است. در حقیقت، وقتی دیده می‌شود که تمامی فرقه‌ها و مذاهب حجیت خود را از قرآن می‌گیرند، متوجه می‌شویم که نمی‌توان در این کتاب تمامی استنباطات حجّت دانست و باید قیّمی برای آن مفروض دانست: «فَإِذَا هُوَ يُخَاصِمُ بِهِ الْمُرْجِيَّ وَالْقَدْرِيَّ وَالزُّنْدِيقَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُ بِهِ حَتَّى يَغْلِبَ الرَّجَالَ بِخُصُومَتِهِ فَعَرَفْتُ أَنَّ الْقُرْآنَ لَا يَكُونُ حُجَّةً إِلَّا بِقِيَمٍ: پس وقتی که مُرْجئه و قَدْرِي و بی‌دینی که به آن ایمان ندارد، به وسیله آن مخاصمه می‌کند تا با آن به دیگران غلبه پیدا کند، برایم آشکار شد که قرآن جز به واسطه قیّمی حجّت نخواهد بود» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۱۸۸).

در این زمینه شیخ طوسی گوید: «بدان که روایت ظاهر است در خبر دادن اصحاب ما به اینکه تفسیر قرآن جز با روایت صحیح از پیامبر(ص) و امامانی که سخن آنان مانند سخن پیامبر(ص) حجّت است، جایز نمی‌باشد و سخن گفتن در آن، با رأی جایز نمی‌باشد» (طوسی، بی‌تا، ج ۱: ۲۴). با وجود چنین شواهدی به نظر می‌رسد که عدم ذکر این مطلب به عنوان مبنایی در تفسیر شایسته نیست و نقصی در نگرش علما به تفسیر محسوب می‌شود که می‌بایست نسبت به آن تجدید نظر شود و جایگاه حقیقی اهل بیت (ع) در تفسیر قرآن احیا گردد.

نتیجه‌گیری

پس از نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب تفسیر و ارائه مؤلفه‌های اصلی در تعریف تفسیر، تعریف پیشنهادی نگارندگان این سطور عبارت است از: «تفسیر عبارت است از بیان مفاد استعملی آیات قرآن و آشکار نمودن مراد خدای تعالی از آن بر مبنای ادبیات عرب و اصول عقلایی محاوره و همچنین طهارت و شروط لازم برای رسیدن به مراد الله در قرآن». با این تعریف، نقصی که در تعاریف از تفسیر به نظر می‌رسید که عبارت بود از عدم اشاره به مبنای جزء دوم تفسیر که همان مراد الله در قرآن است، جبران می‌شود. همچنین، ملازم با این تعریف، نقش اهل بیت (ع) به عنوان مفسّرین حقیقی قرآن بارزتر نمایش داده می‌شود و غفلت از آن مورد بازنگری قرار می‌گیرد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- یعنی در باب تفعیل و به معنای چیز پنهانی را آشکار ساختن.
- ۲- یادآوری این نکته لازم است که ذهبی در کتاب خود دو تعریف را نقل کرده است.
- ۳- «معنایی که فهم معنا بر آنها متوقف است»: این قسمت دوری می‌باشد.
- ۴- تعاریف ابوحنیفان، ذهبی و زرقانی.
- ۵- در قسمت بعدی این مقاله با توجه به داده‌هایی که در قرآن و حدیث وجود دارد، به نقد چنین دیدگاهی پرداخته می‌شود.
- ۶- فهم کتاب نازل شده بر پیامبر(ص).

- ۷- برای بررسی بیشتر، پیرامون این تعریف؛ (ر.ک؛ رجبی، ۱۳۸۷).
- ۸- (ر.ک؛ معرفت، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۱۸؛ فالتفسیر لیس مجرد کشف القناع عن اللفظ المشکل بل هو محاولة إزالة الخفاء فی دلالة الكلام).
- ۹- دسته‌ای که دو جزء از اجزاء تفسیر را منظور کرده‌اند.
- ۱۰- مفردات.
- ۱۱- جملات.
- ۱۲- معنا در اصل کلمه بین دو مفهوم «مراد» و «کلام» مشترک است (ر.ک؛ فرهنگ معین و لغت‌نامه دهخدا).
- ۱۳- (ر.ک؛ رجبی، ۱۳۸۷: ۱۸).
- ۱۴- (ر.ک؛ موسوی خمینی (ره)، ۱۳۷۰، ج ۱۹: ۲۷).
- ۱۵- (ر.ک؛ بررسی لغوی تفسیر).
- ۱۶- «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ» (القیامة/۱۹)؛ تقدّم جارّ و مجرور در این آیه شریفه بر حصر «بیان» به خداوند دلالت دارد.
- ۱۷- «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ...» و همانا بر تو آیاتی روشن فرو فرستادیم» (البقره/۹۹).
- ۱۸- «قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ: ما نشانه‌ها [ی خود] را برای گروهی که یقین دارند، نیک روشن گردانیده‌ایم» (البقره/۱۱۸)؛ «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...» بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم [الهی] یافته‌اند» (العنکبوت/۴۹).
- ۱۹- «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا...» [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند» (الأعراف/۱۷۹)؛ «...وَوَطِّعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ: ...و بر دل‌هایشان مهر زده شده است و در نتیجه، قدرت درک ندارند» (التوبه/۸۷)؛ «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟» (محمّد/۲۴) و «وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ...» و برخی از آنان به تو گوش فرا می‌دهند، و [لی] ما بر دل‌هایشان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند» (الأنعام/۲۵).

منابع و مأخذ

- قرآن کریم (ترجمه فولادوند).
- آندلسی، ابوحنّان. (۱۴۲۰ق). *البحر المحيط*. بیروت: دارالفکر.
- ابن فارس، ابوالحسین أحمد. (۱۴۰۴ق). *معجم مقاییس اللغة*. ج ۴. تهران: مکتبه الأعلام الإسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم. (۱۴۰۸ق). *لسان العرب*. تعلیق علی شیری. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

- الجرجانی، علی بن محمد. (۱۳۸۳ق.). *التعريفات*. قاهره: المكتبة الوهبيّة.
- خرّمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). *دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی*. تهران: انتشارات دوستان.
- تهانوی، محمدعلی بن علی. (۱۹۶۷م.). *کشف اصطلاحات الفنون*. طهران: کتابخانه ختام.
- تهرانی، شیخ آغا بزرگ. (۱۳۵۷ق.). *الذريعة الى تصانيف الشيعة*. تهران: چاپخانه مجلس.
- جفری، آرتور. (۱۳۷۱ق.). *واژگان دخیل در قرآن مجید*. ترجمه فریدون بدره‌ای. تهران: توس.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۱). *تسنیم*. چاپ سوم. قم: نشر اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۲۰ق.). *صاحح اللغة*. بیروت: دارالکتب العلمیّة.
- حرّ عاملی، محمد. (۱۴۰۹ق.). *وسائل الشیعه*. قم: مؤسسه آل البيت.
- خوبی، سید ابوالقاسم. (۱۳۹۴ق.). *البيان في تفسير القرآن*. قم: المطبعة العلمیّة.
- دائرة المعارف الإسلامیّة*. (بی تا). قم: مکتبه الإسماعیلیان.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). *لغت نامه*. چاپ چهارم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ذهبی، محمدحسین. (بی تا). *التفسیر و المفسرون*. قاهره: دارالکتب الحدیثه.
- راغب إصفهانی، حسین بن محمد. (۱۳۶۳). *المفردات في غريب القرآن*. چاپ دوم. تهران: المکتبه المرتضوی.
- رجبی، محمود. (۱۳۸۷). *روش شناسی تفسیر قرآن*. چاپ سوم. تهران: سمت.
- زبیدی، سید مرتضی. (۱۴۱۴ق.). *تاج العروس*. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.
- زرقانی، محمدعبدالعظیم. (۱۹۹۶م.). *مناهل العرفان في علوم القرآن*. بیروت: دارالکتب العلمیّة.
- زرکشی، بدرالدین محمدبن عبدالله. (۱۹۸۸م.). *البرهان في علوم القرآن*. بیروت: دارالفکر.
- سیوطی، جلال الدین. (۱۹۸۷م.). *الایقان في علوم القرآن*. بیروت: دارالکتب العلمیّة.
- شبر، سیدعبدالله. (۱۳۹۷ق.). *تفسیر القرآن الکریم*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- صالح، صبحی. (۱۳۶۳). *علوم الحديث و مصطلحه*. قم: منشورات رضی.
- صدرالمتألهین شیرازی، محمد بن ابراهیم. (۱۳۶۶). *تفسیر القرآن الکریم*. قم: انتشارات بیدار.
- صدوق، محمد بن علی بن حسین. (بی تا). *علل الشرایع*. قم: انتشارات مکتبه الداوری.
- طباطبائی، محمدحسین. (۱۹۹۷م.). *الميزان في تفسير القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن. (۱۴۱۵ق.). *مجمع البيان في تفسير القرآن*. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- طریحی، فخرالدین. (۱۳۶۷). *مجمع البحرين و مطلع النیرین*. به کوشش محمود عادل و تحقیق سید احمد حسینی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- طوسی، محمدبن الحسن. (بی تا). *التبیین في تفسير القرآن*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فیروزآبادی، مجدالدین. (۱۴۱۲ق.). *القاموس المحيط*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- کشی، محمد بن عمر. (۱۳۴۸). *رجال الکشی*. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

- کلبی، ابن جزی. (۱۴۰۳ق.). *التسهیل لعلوم التنزیل*. بیروت - لبنان: دارالکتب العربی.
- کلبی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۵). *الکافی*. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق.). *بحار الأنوار*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۰). *التحقیق فی کلمات القرآن*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- معرفت، محمدهادی. (۱۴۱۸ق.). *التفسیر و المفسرون*. الطبعة الأولى. مشهد: الجامعة الرضویة للعلوم الإسلامیة.
- معین، محمد. (۱۳۶۰). *فرهنگ معین*. تهران: امیرکبیر.
- موسوی خمینی (ره)، روح الله. (۱۳۷۰). *صحیفه نور*. تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.